

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نویسنده گرانقدر و نقاد ارزنده، جناب انجنیر محمد نعیم بلخی! یک دنیا تشکر از مطلب بسیار نافذ و گزنده شما که سزای هر دو طرف تردامن را به نکوئی داده است. بس خشنودیم که پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" را با ارسال چنین مطلب جالب و کوبنده – و در هر حالت "صائب" – مفتخر ساخته اید. بدین وسیله ورود شما را در حلقه نویسندگان پورتال خیر مقدم گفته و آرزومندیم که همکاری خود را با ما ادامه بدهید. شاد و کامگار باشید و همیشه به فکر مردم مظلوم و وطن دردمند

با تقدیم محبت  
اداره پورتال AA-AA

انجنیر محمد نعیم بلخی  
۲۰،۰۲،۰۹

## آفرین بر حامد کرزی و ضیاء مسعود!! "دیگ به دیگچه میگوید: رویت سیاه"

وقتی خبر آتی را که از جانب طرفداران "احمد ضیاء مسعود" با بوق و سرنا استقبال گردیده و هنوز هم از آن بابت "شادی مرگگ" هستند، در سایت به اصطلاح "جبهه ملی" خواندم؛ حیفم آمد داستانی را که با قهرمان آن از نزدیک آشنائی داشتم و اکنون در بین ما نبوده قربانی مزدوران روس گردیده است، باز نگویم. اما قبل از خواندن آن داستان از شما می خواهم تا نخست به این خبر توجه نمائید:

« رییس جمهور پیش از آغاز رسمی جلسه کابینه، احمد ضیا مسعود؛ معاون اول خود را مورد انتقاد قرار داد که چرا حکومت را فاسد و بی کفایت خوانده است .

احمد ضیا مسعود به روز شنبه ۲۶ دلو به در یک سخنرانی به مناسبت خروج عساکر قشون سرخ شوروی سابق از افغانستان در پنجشیر، از فساد و بی کفایتی حکومت به شدت انتقاد نمود و گفت که حکومت افغانستان از حل مشکلات فقر، گرسنگی و بدبختی های مردم عاجز مانده است .

حامد کرزی با اشاره به این سخنان آقای مسعود با الفاظ تند، وی را وابسته به جبهه ملی و مخالف رهبری خودش دانسته گفت که شما نوکر بیگانه ها هستید و با امریکایی ها زد و بند می کنید تا مرا از صحنه بردارید، من اجازه نخواهم داد که شما و جبهه ملی تان در طرح ها و پلان های خویش بر علیه من کامیاب شوید.

آقای مسعود به رییس جمهور گفت که شما به لحاظ ناتوانی در رهبری حکومت، نقض قانون اساسی و اقدامات فردی باعث مشکلات زیادی در کشور شده اید و اجازه دهید که پس از اول جوزا کشور دچار خلی سیاسی نگردیده و یک راه حل قانونی از طریق ایجاد یک شورای موقت رهبری پیدا شود، از شما بعید است که به من اتهام نوکری بیگانه را می زنید در حالی که خود شما سوار بر هلی کوپترهای دیگران و بادیگارد های خارجی به کشور بازگشتید و همین اکنون هم مثل آفتاب روشن است که چه کسی در این کشور به مردم اتکا دارد .

رییس جمهور کرزی با لحنی تند و خشمگینانه خطاب به احمد ضیا مسعود گفت من تا پایان انتخابات به حکومت خود دوام خواهم داد و اجازه نمی دهم که شما و هم پیمانان جبهه ملی تان یک شورای به اصطلاح موقت ساخته،

قدرت را از من بگیرد و کشور را به همان جایی بازگردانید که در گذشته قرار داشت، شما دیگر چانس خراب کردن افغانستان را پیدا نخواهید کرد.» - کاستی های املائی آگاهانه تصحیح نگردیده اند -

داستان بر میگردد به سال تعلیمی ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ هجری شمسی. در آن سال که بر اساس تظاهرات سال قبل و تعطیل پوهنتون کابل برای شش ماه، سال تحصیلی خلاف معمول دیر تر آغاز یافته بود، مانند همیشه بعد از یکی دو روز اول و جمع شدن محصلان در صنف ها و لیلیه ها، فعالیت به اصطلاح احزاب و سازمانهای سیاسی نیز حدت و شدت بیشتر یافته، هریک می کوشید تا با وسایل ممکنه به تبلیغ مواضع و جذب طیف وسیع تری از محصلان دست یافته، پایه های حاکمیت انحصاری خویش را بر پوهنتون و در نهایت جامعه استوار تر سازد. از آن جمله فعالیت گسترده و سازمان یافته جناح های به اصطلاح "حزب دموکراتیک خلق" می توانست مشهود تر به نظر بخورد. آنها با هزار و یک حيله و نیرنگ که از معیار های عقب مانده وطن داری و همزبانی گرفته تا به گفته "قدوس غوربندی" در کتاب "تاریخ مختصر ح.د.خ." نمایش " دختران و زنان در صف اول تظاهرات" را نیز شامل می شد، می کوشیدند تا هر چه بیشتر طیف هواداران شان را گسترده تر سازند. آنهایکه در این سالها در پوهنتون محصل بودند حتماً به خاطر دارند که چگونه "ظ. ها، ث. ها، ن. ها" وده ها جان دیگر دل و دین از تازه واردان روستائی ربوده آنها را به دنبال خویش می کشانیدند. از این می گذریم که چه تعداد از آن جوانان به دامهای "گوشتی" اسیر ماندند و چه تعداد دیگر "دام" را دریده و "دام نشان" را به دام انداختند که موضوع بحث ما نیست و توجه خویش را به یکی از شیوه های جذب افراد معطوف می سازیم.

یکی از شیوه ها، تدویر "میتینگ های" معلوماتی از طرف افراد سطح بالای آن نهاد ها به غرض تقویت مواضع فکری "کهنگی ها" و جذب "تازه واردین" بود. انهم به شکلی که با توافق قبلی دو جناح وابسته به روس یعنی "خلق" و "پرچم" میتینگ مناظره ترتیب داده، بادر نظر داشت "خط قرمز های مشخصی" می کوشیدند، بحث های شان را بین محصلان مطرح سازند.

در یکی از این بحث ها که در لیلیه پولیتخنیک کابل دایر شده بود، "خلقى ها" که چند بار گول "پرچمی" ها را خورده و "خو گری" آنها را در نوبت تجربه نموده بودند، حاضر نشدند تا در نوبت دوم سخنرانی نمایند هر چند در چنین مجالسی سخن ران دوم دست بالاتر پیدا می کند. در نتیجه به مثابه سخنران اول از جناح خلق "علی گل پیوند ویا حنیف یرغل" - لعنت بر پیری و فرهنگ اعتماد به حافظه- به سخن آغاز نموده ضمن مختصر تذکری از گذشته "رهبر خردمند شان تره کی" و دست آورد های شان در رویارویی با طرفداران جریان "شعله جاوید"، "تیغ کلام" را متوجه جناح مقابل نموده به مانند درو چند بوته سمی دمار از روزگارشان در آورد "ببرک ها، اناهیتا ها، خبیر ها، گشتمند ها، لایق ها" و سایر رهبران جناح پرچم را با استدلال قوی و بر رویت اسناد چندی، "جاسوس سلطنت، نمایندگان ارتجاع سیاه و عوامل استخبارات" معرفی نموده به گفته ایرانی ها "سنگ تمام گذاشت" و هر آنچه را طرف مستحق بود به وی اعطاء نمود.

پرچمی ها که تا رسیدن نوبت ساکت نشسته و فقط گاهگاهی خون خورده و "درد" می کشیدند، بعد از ختم صحبت طرف مقابل سخنگوی "قهار شان" را که از طرف محصلان به "خر فیلسوف" معروف شده بود با هورا گفتن و کف زدن به پای "میز خطابه" کشانیدند. - فراموش نباید کرد که در چنین مواقعی مستمعین بر چوکی های خویش نشسته سخنران بر بالای یکی از میز های طعام خوری ایستاده سخنرانی می نمود- سخنگوی "پرچم" که کسی به غیر از "امان الله استوار" آنروزی و "امان الله امیری" امروزی که به حیث سفیر اداره مستعمراتی کرزی به میهن فروشی اشتغال دارد، نبود الحق که داد سخن داده بعد از حمد و ثنای چند خدمت "عظام" پرچم با همان منطقی که می توان از "خر فیلسوفی" چون جناب شان انتظار داشت، به هر سمت لگد انداخته باز هم به گفته ایرانی ها "پدر خلقی ها را در آورد". نه "رهبر خردمند- تره کی" را گذاشت و نه هم "شاگرد وفادارش حفیظ الله امین" را. با هزار و یک دلیل و سند ثابت ساخت که هر دو جاسوس امریکا و امپریالیزم بوده، نیروهای انقلابی!! می توانند با گذشتن از روی اجساد گندیده آنها شاهد آزادی و دموکراسی را در آغوش بکشند - درست همان کاری که در ۶ جدی ۵۸ به حمایت ارباب به آن دست یازیدند-

سخنرانی "خر فیلسوف" نیز به مانند سخنران قبلی با کف زدن ها و هورا های بلند و انقلابی!! همراهی شده هریک از طرفین چنان بر خود می بالیدند تو گوئی "شمشیر..."

بعد از ختم سخنرانی ها به خاطر تکمیل صحنه سازی قرار گذاشتند که از میان محصلان جدید و غیر وابسته، از یک تن از آنها خواسته شود تا نتایج بحث را جمع بندی نماید.

نگاه ها به هر طرف لغزان و سرگردان، تا سر انجام همه بر روی یکی از محصلان تازه وارد که هیچ گونه تشخص ظاهری را صاحب نبوده و برای هر دو جناح نیز کاملاً ناشناس به نظر می خورد، متوقف گردید. هر دو طرف از وی خواستند تا روی میز رفته بحث ها را جمع بندی نماید. جوان که سر تا پایش حکایت از بیچارگی، درماندگی و فقر مردم افغانستان می نمود، ابتداء نمی خواست روی میز برآمده و به گفته خودش "به کار دیگران مداخله نماید". مگر وقتی پافشاری دو طرف را دید، سرانجام از آنها پرسید:

"چه بگویم؟"

هر دو طرف گفتند:

"هرچه برداشت نموده دلالت می خواهد بگو!"

باز هم جوان محکم کاری نموده، گفت:

"کدام تان بالای من قهر نشوید، من یک آدم تازه وارد وبی خبر از همه جا هستم."

دو طرف تعهد نمودند، که با برده باری به حرفهایش گوش داده، هیچ یک از آنها مزاحم حال وی نگردند.

بعد از این گفت و شنود مختصر، جوان بر روی میز بالا شده، آغاز به جمع بندی نمود. جوان که کسی به غیر از "میر ویس فراهی" یک تن از نخبگان جنبش چپ افغانستان نبود می شود گفت کمتر سخنور و رهبری از جناح های مختلف جنبش اعم از راست و یا چپ بود که در مقابل قدرت استدلال، منطق قوی، حضور ذهن و معلومات گسترده اش مزه تلخ شکست را در یک بحث نچشیده باشد وحتا در جریان سال ۵۸ میدانهای زیادی را به نفع حقانیت مبارزه علیه مزدوران روس در سطح منطقه فتح نموده بود، با چنان روانی و پختگی منطق به سخن آغاز نمود، که طرفین دانستند، عجب "غلطی" نموده اند. زنده یاد "میرویس" که در سال ۱۳۶۱ از طرف به اصطلاح "محکمه انقلابی" محکوم به اعدام گردیده و با تصویب "شورای انقلابی" چاکران روس در همان سال به جاودانگی پیوست، یک تن از افتخاراتی بود که اگر "قربانی انسان" شایسته می بود، هزارانی از قماش "سیستانی" که حکم به اعدامش داده اند، جاداشت به خاطر رفع یک عطسه اش قربانی شود. این قضاوت وجدانی من است و به خوشنودی و عدم خوشنودی پورتال "افغانستان ازاد - آزاد افغانستان" و آقای "موسوی" ارتباط ندارد. آنچه را از آقای "موسوی" سیاسیگزارم، معرفی یک تن از قاتلین آن قهرمان مردم می باشد.

از موضوع دور نشده برگردیم به اتاق غذا خوری لیلیه پولیتخنیک.

زنده یاد "میرویس" به مثابه پیش درآمد بحث، توافق خویش را با رهبران "میتینگ" به اطلاع همه رسانیده و از همه شنوندگان تقاضا نمود تا با دقت به حرفهایش گوش داده اشتباهات آنرا تصحیح نمایند. به دنبال این تذکر، به صحبت نماینده جناح "خلق" برگشته، ضمن تعریف های چندی اظهار داشت:

"استدلال قوی و ارائه اسناد غیر قابل انکار برای من تازه وارد به اثبات رسانید که "ببرک، خیبر، اناهیتا، لایق، کشتمند" و تمام رهبران جناح پرچم وابسته به دربار و جاسوس سلطنت بوده به غیر از اینار مرگ بر آنها و با نفرت یاد نمودن از ایشان مستحق چیز دیگری نیستند"

در جریان این نتیجه گیری، بارها صحبت از جانب "خلقی" ها و "پرچمی" ها قطع گردیده، یک طرف هورا می کشید و طرف دیگر دشنام داده، یکصدا می گفتند: خلقی پائین شو! خلقی ...

زنده یاد "میرویس" بعد از آنکه حکم تاریخی خویش را در مورد جناح پرچم صادر نمود، روبه طرف جناح خلق نموده گفت:

"صحبت ها و استدلال های آقای "استوار" نیز هیچ شکی برایم نگذاشت که رهبران جناح خلق اعم از "تره کی" و "امین" هر دو جاسوس امپریالیزم و دشمن خلقهای افغانستان می باشند"

"در نتیجه هر دو طرف خاین و جاسوس بوده و بر مردم افغانستان است تا به خاطر تحقق اهداف انسانی خویش، شما را به مانند لاشه های گندیده و متعفن از خود دور نمایند"

این بخش صحبت که در اول با کف زندهای "پرچمی" ها همراهی میکردید، به محض خاتمه یافتن به صحنه شکار آهوئی مبدل گردید که هر آنچه حیوان درنده در آنجا بود بر وی می ریزند، تا تکه گوشتی را به یغما ببرند. آن "خوش قولان" که مردم همه چگونگی آن خوش قولی ها را با خون و گوشت خویش تجربه نموده اند، تا توانستند آن جوانک مسافر و غریب را لت و کوب نموده، به وی فهماندند که قیمت قضاوت سالم در دیار نا مردمان چند است.

بر گردیم به داستان کرزی و مسعود. جای زنده یاد "میر ویس" خالی. ایکاش می بود تا می گفت "هر دو طرف راست می گویند و در صداقت هیچ یک از شما در رابطه با مزدوری، جاسوسی و عامل بیگانه ها بودن کمترین شکی وجود ندارد". وقتی کرزی خطاب به ضیاء مسعود می گوید:

"شما نوکر بیگانه ها هستید و با امریکایی ها زد و بند می کنید تا مرا از صحنه بردارید". نباید کمترین شکی در این حکم نمود. کرزی به خوبی می داند که تنها ضیاء مسعود نوکر و جاسوس امریکایی ها می باشد، بلکه برادر بزرگش "احمد شاه مسعود" نیز نان جاسوسی بیگانگان را خورده و سر در آستان بیگانگان سائیده است. او به نکوئی می داند که تمام اعضای به اصطلاح "جبهه ملی" سر در آخور بیگانگان گوناگون داشته و مردم افغانستان را در مسلخ استبداد اجانب به قربانگاه می برند. باید برای کرزی کف زد و "هورا" گفته تشویقش نمود، تا باز هم به این عمل نیک ادامه دهد. باید به او فرصت داد تا هر آنچه در دل دارد بیرون بریزد در غیر آن نوبت اش خلاص شده چانس را از دست خواهد داد.

هم چنین به "جرات اخلاقی!!" ضیاء مسعود نیز باید آفرین گفت، وقتی می گوید:

"از شما بعید است که به من اتهام نوکری بیگانه را می زنید در حالی که خود شما سوار بر هلی کوپترهای دیگران و بادیگارد های خارجی به کشور بازگشتید و همین اکنون هم مثل آفتاب روشن است که چه کسی در این کشور به مردم اتکا دارد."

باز هم باید "هورا" کشیده کف زد. به این می گویند برادر قهرمان ملی!! تا زمانیکه دوستی برایت نفع دارد، به مثابه یگ سگ ولگرد، در تمام میهن فروشی ها با یک وطن فروش سرجوال را بگیر. به محض درک برگشتن ورق، یک باره وی را نوکر خارجی ها معرفی بدار. مگر می شود قهرمانی از این خوبتر سراغ گرفت. من با تمام آنهاییکه شهامت و شجاعت ضیاء مسعود را ستوده و وی را با برادر قهرمانش مقایسه می نمایند صد فیصد موافق هستم. چه اگر او هم زنده می بود به یقین بعد از عمری چاکری و دربیوزه گری، همین کاری را می کرد که برادر ارجمند و وارث تاج و تخت اش انجام داد.

جای "میرویس" خالی. ایکاش او می بود و قربانی مشتی میهن فروش از قماش سیستانی نمی گردید تا با جمعبندی داهیانه اش این ضرب المثل عوام را نیز می افزود:

**"دیگ به دیگچه می گوید: رویت سیاه"**. منتها تمام نبوغ و درایت آن زنده یاد کفایت نمی کرد تا بفهمد که کدام یک دیگ است و کدام یک دیگچه. خیانت هر دو طرف در حق کشور ما افغانستان آنقدر بالا و بزرگ است که هیچ یک کمتر از "دیگ های حلقه بی مخصوص نذر ها" نیستند. در سیاهی خود قضاوت نمائید. به خصوص وقتی چوب هم تر باشد. به مثابه حسن ختام باید افزود، جای شکرش باقیست که این قلم در دسترس هر دو جناح قرار ندارد ورنه خدا می داند با این تن ضعیف و سن و سال پیشرفته چگونه همه لگد را تحمل می نمودم. آنهم لگد هائیکه صد "خر جنگی" به فدایش.

هنوز به نوشته پایان نداده بودم که یادم از سرنوشت زنده یاد "میر ویس" آمد. نوکران روس هر چند در آن شب نتوانستند به حیات آن فرزند دلیر مردم پایان دهند اما بعد ها این کار را انجام دادند. پس نباید "شکار را نخورده شکر کشید" از کجا معلوم که در آینده ها، لاشخوران سرگردان هر دو طرف باز هم "محکمه انقلابی" تشکیل نداده و با اعضای چون "سیستانی" در یک "شورای انقلابی" خیانت پیشه و جنایت گستر به داد من نیز نرسند. هر چه بادا باد.